

# سابعی

و یفرغ الکبیر یعنی پر سیدة اندر مردی کپتہ بزن خود بشود و او گفت  
 اگر این کپتہ را سر بگشائی و یا از هم بشکافی و یا بیدائی و یا بسوزانی بطلا  
 بده و دهائی و اگر آثر از مانی الجوف خالی نیز نکنی بطلاق بده و دهائی فرض  
 این امر چگونه است جواب اینکه این کپتہ پراکنش از شکر و یا نمک و یا امثال  
 آنها زن را باید تا کپتہ در میان آب گرم نهد که مانی الجوف منداب گردد  
 و مقصود بعل آید بد و ناسفاق طلاق

## مسئله نهم

گفت مثلانی عن امراة قتلت غلاما و قالت قدین من امته ولدت  
 امته و انا امراة ابنه

## الجواب

انها امه یعنی پر سیدة اند که زنی روی سپری بوسید و گفت فدای  
 آنجوان کردم که ماد را و ماد رش را بزاده و من خود زوجت پرده و او هم  
 جواب اینکه این زن ماد را آن سپری بوده و مراد بزینکه ماد را و زاینزاده  
 حده ماد روی است چه بجهت نیز موافق عرف و لغت طلاق ماد رضایع صحیح

## مسئله چهارم

گفت مثلانی عن خمسة نهرزوا با امرأة فعلی احدهم القتل و علی الثالث  
 الرجم و علی الثالث الحد و علی الرابع نصف الحد و علی الخامس لا یجیب شیء

## الجواب

الاول مشرک زنا با امرأة مسلمة یجب قتله و الثالثی محضان فعلیه الرجم  
 و الثالث بک فعلیه الحد و الرابع مملوک علیه نصف الحد و الخامس مجنون کاشیه  
 یعنی پر سیدة اند که پنج نفر با زن فدا کردند و از این عمل بر یکی قتل واجب  
 آمد و بر دیگر رجم و بر سوم حد و بر چهارم نصف حد و بر پنجم از این سبب است  
 هیچ لاوم نیامد جواب اینکه این زن مسلمه بوده و زانی اول مشرک که باید  
 او را کت و زانی دوم مسلم و زانی که باید او را سنگسار نمود و زانی  
 سوم فتنه گر باید او را حد زنا زد و زانی چهارم سبده که باید بحق ازاد

# شافعی

در حوا و نهم نمود و زانی بچشم دیوانه که بر او هیچ خرج نیست

## مسئله نهم

گفت سئلانی عن امرأة قهرت مملوكا على وطئها وهو كاذب لو طئها فما يجب عليها

## الجواب

ان كان المملوك نجساً ان تقتله او تضربها وتحبسها فلا شيء عليه ولا  
فعلية نصف الحد واما مولاه ان كانت محصنة فعليها الرجم والا فالحد  
وبيع المملوك عليها يعني برسيده انداز خواتونيكه غلام خویش برود  
بر خود كشيده يا حكم خدا در باره آن مملوك مجبور و خواتون وی چیست  
جواب آنکه اگر این غلام در ترك طاعتها و بیهم گشتن و یازدن و یا حبس  
کردن داشت بروی یا کی نیست و اگر اگر او را اجبارش بکرا ز اینها بوده است  
باید بر نیم حد آفادش بیازارد و اما مالک او اگر شوی داراست باید سنگا  
شود و گرنه حد بخورد و آن غلام را نیز باید بحکم شرع بضر و شند

## مسئله نهم

گفت سئلانی عن رجل بصلی يقوم فسلم عن يمينه طلقنا امرأته وعن  
يساره بطلت صلوة ونظر الى السماء فوجب عليه الف درهم

## الجواب

لما سلم عن يمينه رأى رجلاً كان زوج امرأته وكان غائباً فثبت عندنا  
موتة فزوج بامرأته هذا المصلى فراء وقد قدم من سفر فحرمت عليه زوجته  
ثم سلم عن شماله فرأى على ثوبه دم فلزم عليه عادة الصلوة ونظر الى  
السماء فرأى الهلال فحل عليه الدين المثلج الى رأس الشهر

یعنی برسیده اندکه مردی نماز میکند بگناه سلام دادن چون بدست زان  
نکر پنداش بر وی حرام شد و چون بجهت چپ نظر کرد نمازش باطل کرد  
و روی بوی آسمان نمود در وقت نماز در هم برزد تلاش وارد آمد که  
جواب آنکه این مرد زنی گرفته است که شوی وی کبفر رفته و در نزد قاضی بیو  
پوشنده بوده است که او برده و قاضی بجز از تزویج آن زن حکم فرموده بود



# شافعی

۱۰۰

از پیشواي گروهی که چنانچه در دنیا با او حاضر بودند و این اثناء مردی  
وارد مسجد شد و در سمت راست آن پیشوا مشغول نماز کردید همینکه امام  
در سلام بگفت داشت ملتفت شد آمد روی دادید پدا کون برای او است از پز  
بگفت آنرا ان پیشوا را امکشد و زنی بیجان برود و آن چهار کس را تا از خانه روند  
و آن مسجد خواب سازد جوابی آنکه اینم کرد که داخل مسجد شد و بیگ نگاه بداد  
بدان پیشوا این چهار حق از به روی ثابت آمد اما مبر آنمخته است بر روز کاری از  
پیش بفرشده و آن پیشوا برادر او را بگشته و هم سرایش و بران کرده  
مسجدی ساخته است و آن چهار کس نزد قاضی شهر بد روغ شهادت داد ماند  
که آن زن از آن پیشوا سنه دیگری و امیر چون وارد مسجد شد پیشوا را  
بشناخت بر اقتضاء سلطان که شرعا برای ولایت م ثابت است او را امیر مید  
که قاتل را بکفر بگشود و باید هم بسزا و آنکه جنند برین خویش بوده است شرعا  
کند و آن چهار کس را که امام اندوی شهادت ایشان زن وی منصرف بوده است  
در عقابین تغیر بگشود مسجد معصوب را بگوید و بجای آن کاکان از بهر  
خویشان سرای عمارت کنند دو مسئله با جواب از سنجیکه در دست  
است نابود بود و آنچه بدست افتاده ثبت افتاد

بادی هر روز روشن شد همینکه این سئوال است مفضل و جواب است سلسل بشنید  
عظیم بشکفت و گفت لله درک یا بن ادربن ما افطنک و بروایت یا فوی رو  
با ابو یوسف و محمد بن حسن کرد و گفت انکالن تو از یاه و لن تعادلاه والله  
قد ثبت الله له حق الضرا بتر من رسول و حق الشرف و حق القران و حق العلم  
آنگاه بفرمود تا هزار دینار در حاضر ساخته با شریفی لا یوفی شافعی دادند  
شافعی از آنجا که بیرون آمدی در طی طریقی از آن دنانیر چنگ چنگ بر مرد متفرقی  
می کرد تا بمنزل خویش رسید آنجا دید یک مشید بگری پیش نمائده آنرا نیز بغلامش  
بخشید و یادش می بد روز گفت

یا فوی در سراسر بحان میگوید چون هر روز روشن شد بشنید که شافعی تمام منزل  
بردم داد گفت الا ان یطلب ما قار قوا آل رسول الله صلی الله علیه و آله

# شافعی

۱۰۱

في شرف ولا سقاء هم در مرات الجنان از بعضی مورخان منقول است که  
شافعی را با محمد بن حسن در حضرته خلیفه مناظران افتاد و چون شافعی  
غالب آمد و شهید با او گفت بخبر و پای محمد کبر و از مجلس بیرون بکش شافعی  
گفت یا امیرالمؤمنین محمد عالم فحلی است و من هیچ آدمی فریبی زانند بدم که  
شند ذهن و تیز خاطر باشد مگر محمد را پس شهید هر دو را بترقیات ثمن فحلی  
ساخت و هر یک را سر کبی نماز بیخشد و امام شافعی را بر پنجاه هزار درم خصما  
داد و کسری خویش نرسید مگر آنکه تمام آن نقد بنده را بگردم بصدق کرده بود  
از قطعه عبارتی که در دو ضل الجنان از کتاب شیخ ابوالعالی جوینی منقول  
افتاده است معلوم میگردد که حسد ابو یوسف و محمد بن الحسن بر شافعی بجای  
رسیده که او را در نزد شهید دعوی ریاست کبری تمام ساختند و پیران  
انکشاف حقیقت امر و غلبه شافعی بر ایشان و شهید بفرموده است تا آن هر یک  
از پای بکشید و از حضور بیرون افکنند اند این عبارت است و المعهه علیه  
که میگوید

و عن كتاب تفضيل فرقا الشیعة للشیخ ابی المعالی الجوينی انه لما كانا لعلین مع  
الشافعی ذائما فی مناظران مع محمد بن الحسن الشیبانی و ابی یوسف الفاضلین  
ابی حنیفة الکوئی صار ذلک سببا فی سبائنا علی عند الخلیفة بان له داعیته  
الخلافه و نحوها الی ان تغیر علیه وجهه کثیرا ثم ارا د الله خلاف ما طلبناه  
وانکشف له خلاف ما نمناه الیه فغلبنا لقتضیه و صار ذلک منشأ لفریب  
مکانه من الخلیفة و شدة غضبه علیهما بحیث قصدوا الی الامام الی باخراجهما  
من المجلس الرفیع بان سببا علی وجوههما و یجرا با وجلهما الی خارج الباب و  
هما بعد ما وقع عرضة لهذه الفضيحة اخذ فی الدعوة علی الشافعی فکانا  
بقولان اللهم امین و اهلک فلما بلغ الشافعی ذلک انشاء بقول

تمت رجالان موت و ان امت فذلک سبیل سببها با و حد

فذلک الذی یبغی خلاف الذی یبغی هتأ لاخری مثلها فکان قد

یعنی چون ابو یوسف و محمد از شامت مشک شافعی بکشتی ایشان قطع شدند پس

# شافعی

۱۵۲

بر شافعی و بی نظیرین کردندی و همی گفتندی که یا خدا یا ویرا بمیران و هلاک  
 فرماید. شافعی چون این بشنید این دو شعر انشاد کرد مضمون ایشان آنکه سر  
 آرزو کردند که من بمیرم و چون من بمیرم بر اهی تو فرام که در آن نهان باشم با  
 آنس که برخلاف در گذشتگان زین این برای همی میطلبید بوی که تو نیز  
 آماده سزای دیگر باش که گوشتا ارتحال تو نیز بوقوع پیوستند در صورت و  
 معنی ایشان احتمال دیگر نیز هست در تاریخ شریفشان انشاد این دو  
 شعر را از شافعی بر وجه دیگر آورده است میگوید شافعی را اهل آن  
 بود که از ملک مصر با سپاه تیا و دیار اسلامت مغربند من بروم و در آن اقلیم  
 مذهب مالک را از میان مردم بر اندازد و مذهب خویشان منتشر سازد

اصبع و اشبه که از عطاء علماء و خواص اصحاب مالک بودند از این عزیمت  
 آگاه شدند و بروی نظیرین کردند چون شافعی نظیر ایشان در حق خویشان  
 بشنید این دو شعر انشاد فرمود که تمقر رجال الخ

قاصی القضاة ریلی درو فیات میگوید شافعی در سال یکصد و نود و پنج  
 وارد بغداد شد و دو سال در آنجا ماند آنجا بمکه رفت و از مکه دیگر باره  
 بغداد آمد بنا بر پنج یکصد و نود و هشت و یکم وارد بغداد بود پس بعزم  
 ملک مصر از خطه عراق رحلت کرد و در یکصد و نود و نوزده بقولی در و  
 مکه هجری وارد مصر گردید و تا آخر عمر همی در مصر بود

عبدالله بن اسعد بنی در سر آت بدیع بنی تصریح کرده الا آنکه در عبارت  
 و فیات خدشه است که در عبارت سر آت نیست چرا که مصنف و فیات قدوم فحاشا  
 بغداد یکصد و نود و پنج مورخ ساخته و خود در ترجمه محمد بن الحسن میگوید  
 چون امام شافعی بغداد در آمد محمد در آنجا بود میان ایشان مجالس و مسائلی  
 در حضور در شنید گذشت و در بدل ترجمت تصریح میکند که محمد در ضمن این بار  
 که هر وقت میباید سفر کرد در اردوی وی بود چون فرستاد و بنویس از قراء

و میمکر افتاد فون محمد و کسان هر دو در یک روز روی داد و هر دو  
 در آنجا خیال زنده و در شب همی گفتند دفن الفقه و العربیه بالری

آن دو استاد  
 راجع

# شافعی

۱۰۳

این واقعه در یکصد و هشتاد و نه بود و تناقض ما بین الثانیین معلوم است  
ولی مصنف اثر الجحان را عیار ثانی از این عیب پراسته است میگوید و قدم  
بعداد فاقام بها سنین و صنف بها کثیرا لقدمته و وقع بینه و بین محمد بن الحنفی  
مناظرات کثیره و بارتفاع شان الشافعی عند هرون الرشید شهره و قد  
اوضح ذلك في غير هذا الكتاب ثم رجع الى مكة ثم عاد الى بغداد فاقام بها شهرا  
ثم خرج الى مصر و صنف بها کثیرا لجدیده و لم یزل بها الى ان توفی  
عبارت شریف مصطفی بن سید حسن بن <sup>سید</sup> سنان بن موفی عیارت عبد الله بن  
اسعد صاحب اثر الجحان و ظن غالباً انک ذکر نسخه و قیاس تحریفی روی  
ذاده و در لفظ ثانی بجای <sup>دو لفظ</sup> سبعین ثبت افتاد چنانکه در کلام ملک مویذ  
ابوالفداء تقوی هوی این چنین است مینویسد و قدم الشافعی الى بغداد  
مرتين مرة في سنة خمس و سبعين و مائة ثم قدمها مرة اخرى في سنة ثمان  
و سبعين و مائة

از کلیات مورخان و مترجمین منقاد میگردد که مصنفات و مجامع ما  
شافعی بود و کونه است کتب قدیمه که آنها زاد بغداد و فراهم ساختند و کتب جدید  
که آنها زاد مصر بود و اخذ علی الجملة مسئله خلق کلام الله و حدوث  
قرآن در عصر امام شافعی انتشار یافته و یا فتنه آغاز این سخن از عهد  
ثامون بن هرون شد و خود خلیفه اظهار و اجها و این عقیده فرمود علماء  
در این باب شرح پیاموز و چنانکه در ذکراحوال احمد بن حنبل بیان یافته  
باز نمایم امام شافعی زاد را بر مسئله و بار با علماء معتزله مناظره و جدا  
اتفاق افتاد و در باره و محضر خلافت امتحان و اخبار روی داد ملک مویذ  
در محضر مفسر نماید شافعی در بغداد با بشر میگوید که از مشاهیر معتزله است  
مباحثه نمود (و این بشر همانست که گفتیم چون از مکه ببغداد آمد همکنان را  
گفتد مکه جوانی از قریب دیدم که بر مذهب اعراب از احدی بهم ندادم مگر  
از او و مرادش امام شافعی بوده) و در بعضی باخص الفقه مناظره کرد و حقیق  
گفت کلام الله خادق است و بجهان افاضت نمود شافعی فرمود کلام الله خادق است

# شافعی

۱۰۴

در همان قامت نمود شافعی فرمود کلام الله قدیم است بچند وجه  
از جمله آنکه خلق الله الخلق بکن فاذا کانت کن مخلوقه فکان مخلوقا خلق مخلوقه  
یعنی حضرت شافعی را بکار بصریح گویند که فی کون اقرینش را جمله کی بلفظ کن ایجاد  
فرموده است پس اگر لفظ کن که در نظام کلام ایزد تعالی واقع شده نیز حادث  
باشد لازم آید که حادثی حادثی را ایجاد کرده باشد و اما اندو بار اخبار که  
او داد در حضور خلیفه اتفاق افتاد در هر دو تویید کرد و بجهت فقهیانه خورا  
از بحث خلاص ساخت یکی بروایت محدثینش بوری که در رجال خویش از کتبات  
منظر نقل کرده است که شافعی را یکی از معتزله در حضور رسید پرسید که  
ما تقول فی القرآن یعنی کحق قرآن چه میگوید قدیم است یا مخلوق شافعی  
گفت ای ای یعنی یعنی میگوید گفت نعم گفت مخلوق هم خصم را از اوصی ساخت و  
هم برخلاف معتقد قرار نکرد که سزاوارش آن بود که من خود مخلوقم و دیگر بروایت  
حدیث منوفی که در گزیده میگوید خلیفه او را الزام نمود تا قرآن را مخلوق خواند  
او خلیفه را بازی داد و بر منبر انگشتان خود بشمرید و گفت محمد نوری و اضیل  
و ذبور و فرقان این هر پنج مخلوق است یعنی این پنج انگشتان نگاه بمصبر گریخت و صوفی  
شد و اینکه صاحب منظر فنام رسید آورد که است منافی آن نیست که  
گفتیم انتشار مسئله خلق قرآن از عصر مأمون شد چه اصل بر او این عقیده  
در زمان رسید بود ولی ظهور و انتشارش بعد مأمون روی داد مصرها  
و تلویحات او باب تواریخ و اصحاب تراجم و مصنفین معجزات و مشایخ علم کلام  
شاهد این معنی است چنانکه در ترجمت ابن جنبل بنگاریم  
یا فقی میگوید چون موت شافعی نزدیک شد از میان شاگردانش ابن عبدالحکم  
را عیبه خلیفگی او داشت و میخواست تا امام او داد در حلقه اصحاب و حوزه تلامذ  
بر هر مقدم بدارد او را و پرسیدند بجای تو که خواهد شد فرمود مکوشا را  
در این باب مشکلی است چنانکه من ابوبعقوب بویطی خواهد بود  
مصنف آثار البلاد از مرقی حکایت کرده است که گفتند در مرض موت بر شافعی  
و فرمودم گفتیم گفت اصیبت گفتنا صحبت من الدنيا و اهلها و لا خوانی مغارفا

# شافعی

۱۰۵

ولکاس المنیة شادبا ولسو واعمالی ملامتا وعلی الله فارما فلا ادبی صبر  
 الی البتة فاهتیزها ام الی التار فاعتزتها بیقی بامداد کرده ام بر حاله که از  
 داید نیاد و کوچم و با برادران در بدرود جام مرک منوشم و زشتی کارها  
 خویش مینگرم و برخدا وارد میگردم و نمیدانم که نهایت سپر و غایت مصیبت  
 من هشتاد است خود را تحسنت گویم و یاد و فرخ تا قرینت بچویم آنگاه با این  
 اشعار بدرگاه پروردگار روی کرد که

ولما تقی قلبی وضاعتی معنی جعلت الرجاء من فوق سما  
 تعاطی فی ذنوبی فلما قرینته بعفوک ربی کان غفوا عظما  
 و فازتک فاعفوا عن الذنبه لعل بجورک تعفوشه و تکرما

از ربیع مرادی که هم از شاگردان نام بردار شافعی است از آنها مقدم میشود  
 که کتب جدید و تصانیف مصریه شافعی را روایت میکنند منقول است که گفت  
 شی در واقع دیدم که حضرت ابوالبشر آدم صبی علیه السلام مرده است و مردم  
 میخواهند برای تشییع جنازه او برآیند بامداد صورت منام با یکی از اهل علم  
 گفتم گفت ایمنوشا علم اهل ارض است که آدم علیه السلام همچنان بود بصریح  
 گویند و علم آدم الاسماء کلها پس روزی چند پیش نگذشت که امام شافعی  
 فرمان یافت و فوت وی با اتفاق مورخان و غیرهم در سال دویست و چهار  
 اتفاق افتاد

صاحب و فیات الاعیان میگوید وفات شافعی روز جمعه سلخ رجب آن سال  
 بود و همان روز بعد از نماز عصر جثه وی در قراقرظ صغری نزدیک جبل  
 مظم بحال سپرده شد و سبع بر سلیمان مرادی گفته است از جنازه اما  
 شافعی بازگشته بودم که هلال شعبان ترا دیدار نمودم و شافعی را شیخ بنواب  
 دیدم پرسیدم ما صنع الله بك یعنی خدا بی تعالی با توجه کرد گفت جلتی علیه  
 علی کرسق من ذهب و نثر علی اللؤلؤ و الرطب یعنی برابر کرسی زین بنشانند و  
 مرزابد تو بر سرم نشاء فرمود زگر تا برین محل فرود بی در معجم آثار از  
 ابو عبید الله نصر مرندی حکایت کرده است که گفت در مسجد نبی نشسته

# شافعی

ع ۱

بودم که خواهم ذکر بود تا گاه خواجہ کاتبان زاد پدم عرض داشتند که یارسو  
الله رای ابو حنیفہ را بنویسیم فرمود فی کفتم رای ما لکننا فرمود اچیز کہ  
با حدیث من موافق است بنویس کفتم رای شافعی را این آنحضرت سر بزرگ کند  
آنچنانکہ غضبنا کہ باشد و فرمود و فرمود علی من خالف سنتی یعنی شافعی بر  
کتابینکہ مخالف سنت من و زید بدانکارا آورد چون بسیار شدیم بیدرنگ آنکه  
مصر کردم و کتب شافعی را برنگاشتم

عبدالله بن اسعد میگوید از اسنادم سید کبیر و عارف خیر نورالدین علی بن  
عبدالله شافعی معروف بطواشی شنیدم کہ فرمود رایتا الامام الشافعی تحت  
سدة المنہی یعنی شافعی را من خود در زبرد سدة المنہی دیدم و نمیدانم  
کہ آیا مقصود آن پیر بزرگوار اینست یا نشاء ظاهر بوده است و یاد پیدار و غایب  
صاحب آثار میگوید از ریاضت شافعی نوشته اند کہ دو مدت عمر شبها را سه  
متمم کرده ثلثی برای علم و صناعت و ثلثی برای اقامت عبادت و ثلثی برای سکون  
و راحت هم او از احادیث و روایات کرده است کہ گفت شافعی دو ماه رمضان  
شست و در کلام الله را ختم میکرد هر روز نماز حمد الله قزوینی در گویند که  
از کلمات شافعی است کہ من استغضب ولم يغضب فهو جبار و من استرضی ولم يرض  
فهو جبار

زکریا قزوینی در آثار میگوید بدیع بن سلیمان گفتند کہ شافعی بر این  
اندر زبان فرمود کہ رضی الناس غایر لا تدرك فعلک بما يصلحک فان لا سبیل  
الی رضاهم و هم کفنی من تعلم القرآن جل عند الناس و من تعلم الحدیث قوی حجته  
و من تعلم الفقه و من تعلم العربیة رقی طبعه و من تعلم الحساب جلدایه و من  
تعلم الفقه نبل قدره و من لم یصان لم یفهم علمه و ملاک ذلك کلمة التقوی  
در تاریخ شریفه مکه من بود است کہ میان نفرین اصبح و اشبه کہ اشارت شد  
با فوٹ شافعی هفت روز فاصله افتاد و بفاصله هفت روز فوٹ شافعی اصبح  
ببرد و از فوٹ اصبح چهری نگذشت کہ اشبه نیز با وی ملحق گشت و صدق مضمون  
شعر شافعی بظهور پیوست ابن عبدالحکم کہ از مشاهیر شاگردان شافعی

# شافعی

۱۰۷

بروایش یافعی در ترجمه اشهب گفته که چون شافعی بمرد اشهب غلامی از ابن سنا  
 بخرید و وی چند پیش برینا مدکه اشهب فرمان یافت و آن غلام دیگر باره جز  
 ترک شد و من آن غلام را از ورثه وی بخریدیم یافعی میگوید ابوجناب الحکم بعد  
 شافعی از مذهب او بگردید و مثل پدرش مالکی شد چرا که از شافعی چشم داشت  
 تا وی را خلیفه خویش سازد چون نکرد او نیز از شافعیت سرفاوت

ابن خالکان گوید شافعی را خلیفی کثیر مرتبت گفتند از جمله رثاء عمراء که تمامها  
 در تاریخ ابوبکر خطیب بغدادی ضبط است از قریبت ابوبکر محمد بن دینار  
 مقصوده مشهوره بزاده و از آن فیهذا فریده لحنی در اینها ثبت افتاده گفتند

المتر آثار ابن ادریس بعلمه	دلالتها فی المشکلات لوامع
معالم یضی الدهر وهی خولده	وتخفف الأعلام وهی قوارع
منهاج فیها للهدی منصرف	موارد فیها للرشاد شرائع
ظواهرها حکم و مستنبطاتها	لما حکم التفریق فیها جوامع
لوی ابن ادریس بن عمه محمد	ضیاء اذا ما اظلم الخب سکا
اذ المفظعات المشکلات شاهد	سما من نور فی دجاهن لامع
ای بالله الارتفاع وعلوه	ولیس لما یعلیة والمرتفع
توحی الیها و استنفذت بدالتی	من الزیج انا الزیج للروائع
ولا ذبا تار الرسول محکمه	بحکم رسول الله فی الناس تابع
وعول فی احکامه و قصاته	علی ما فی فی الوحی و الخواصع

شریل بالتقوی ولبدا وناشا	وخصر بلب الکهل منده ویاغ
وهذب حق لم تشر بفضیله	اذا التمس الا ائبه الاصابع
فمن یل علم الشافعی امامه	فر تعذ فی مناخه العلم واسع
سلام علی قبر تعتمت جسمه	وجارث علیه بلد جنا الطوامع
لقد غیبتنا اثاره جنم فاجد	جلیل اذا التقت علیه الجماع
لئن یجعلننا لادنانا بشخصه	لمن لما حکم جنبه فواجع

# شافعی

۱۰۱

فاحکامه فیهنا بدو ذاهر و آثاره فیهنا نجوم طوائف  
یعنی آیات منبری آثار و آثار امام شافعی زاپس از وی که در لائل و براهینش و مفضلاً  
در خشان آثار بی که روزگار ناپدید خواهد شد و آنها جا و پند خواهند ماند  
و کوههای پست خواهند گردید و آنها بلند خواهند بود مسالکی که راستی زاید  
آنها اگر راست و مواردی که درستی زاید آنها آبخوان است بطواهر آن آثار  
حکمت شرایع اسلام بدست آید و از بواطن آنها تصدیق و ارس احکام حاصل  
کرد دهها ناری محمد بر عجم محمد زانوری است که در آثار بهای معظماندوشه  
بخشد و چون معضلات فناوی و مشکلات مسائل اشنباه پذیرند از روی  
پرفوی بر آنها فرو ناید و راه تسهیل اعضاء و محل اشکال بنما بداند تعالی  
آن امام همام راهی بلند خواهد فرمود و کسی را که خدا بلند ساختن او را  
نمواند پست نمود وی الهنگ راه راست کرد و دست تقوی او را از ورطه هلاک  
خلاص ساخت و بسنن و اخبار پیغمبر مختار تنگ جسد او از این روی حکمش  
پرو حکم رسول آمد و در فناوی و اجتهادات بر قرآن مجید و فرقان حمید  
اتکال و در زبده و کودکی و جوانی لباس تقوی پوشید و در بزرگی بدانان  
و بجزدی پیر از اختصاص گرفت و چنان نفس خود از زلائل به پیراسته  
بفصائل بر او راست کرد هر کالی مشارالیه مدیس هر انکس که دانش شافعی  
او را پیش نهاد است میدانش در عالم علم کشاده است بر ترقی که کالبد او را فرا  
گرفته سلام باد و یارانهای پیاپی آن خاک را سیراب کند که مرد بزرگوار می را  
بپوشانیده اگر عوادی دهر و حوادث زمان وجود او را از چشم مانا بود خشا  
و ما را از شرافت ادراک عهد و فیض معاصرنا و محروم گردانید چه مال که انیک  
در میان ما و احکامش <sup>فنا</sup> پس از ماه تمام ساطع شد و تصانیفش ماند از خزانگان  
این خلیگان میگویند که در اسناد این مرتبت با این دو بدقدح کند  
بدین اندیشه که وی شافعی زاد در تیان و بسال سیصد و بیست و یک در گذشت  
چند مرتبت معاصر نه شرط پیش بسیاری از شعراء کسان در آراء گفته اند که  
ما بین اعضاء ایشان فاصله افتاد چنانکه اکثر مرآتیه حضور در سبط رسید

# شافعی

۱۰۹

شهبان ابو عبدالله حسین بن علی صلوات الله علیه از اینگونه است  
شرفی مصطفی منیر مایه قبر شافعی در قراقرص صغری هزار مردم است و بر فراز  
آن قبة عظیم ساخته اند شهبان الذین ابوالدین اقیوت بن عبدالله در محکم  
البلدان میگوید قراقرص قاف و راه خطر است در فسطاط مصر و امر فرزند آنجا  
قبرستان مردم مصر شده بناهای عظیم و جاهای وسیع و سوقی قائم دارد  
از مشاهد ضلحاء و قبور اکابر در آنجا بسیار است تربت امام شافعی در  
مدرسه افتاده که برای فقهاء شافعی ساخته اند این موضوع از مشرفان  
اهل قاهره و مصر در احیاء و مواسم آنجا میروند  
صاحب آثار البلاد میگوید در شهر قاهره موضعی است موسوم بقراقرص که در  
الشهر و اهل فسطاط در هر وقت عموماً در مواسم خصوصاً آنجا بنتره و  
تفریح میروند و در قراقرص مدرسه شافعی را که قبرش در آن واقع شد  
و هم آنجا در هیئت محله هزار شافعی و براسنانه آن در سنگی است بزرگ  
هرگاه که در فاطمه اهل آن خطه بجزیر البول گرفتار میشوند چون خندان بر آن  
سنگ میگذرانند گشوده میشود و بظاهر قراقرص حضرت موسی است  
که در آنجا از ترس فرعون پنهان شد و بر در بیتقارین مسجد است که  
کویندگوسفند آنجا فروختند و محمد بن بطوطه چون بملک مصر  
رسیده قراقرص را بینک سباحی کرده و قبر شافعی را متاحی نموده است میگوید  
قراقرص مصر مکان شریفی است و در فسیل آن از بابت خربیت جبل مقطم  
حدیثی رسیده که قرطبی و غیره آن حدیث را تخریج کرده اند مردم ملک مصر  
در قراقرص قبرهای نغمه ساخته اند و عمارات عزیزین تشکیل داده اند قدرتی  
و ثروت هر کس وفا کند در این مکان بنیادی مینهد و قراءت قرآن میدهد و  
ایشان شبانروز بصورت حسن هفتاد و شصت کلام الله میکنند و برخی را ویر  
و مدرسه بر کتبان تربت پاک بر میآورند و مردم هر شب او پند باز نام  
فرزندان بدانجا میگردند و بر مزارات مشهور طواف میکنند و در پناه  
شعنان آنجا بیهوش میزند اصناف ناز از زبان هر گونه ماکولانند و مواسم

# شافعی

آن مکان حاضر میباشند از مشاهد مشهور قرافه یکی هزار رأس حسین بن  
 علی علیهما السلام است که بنیان کلان و ریاضی خطیر دارد صفحات دروب  
 و حلقهات ابواباً تشهد مبارک همه از قد فاب است  
 و دیگر مشهدتی نقیب بن ندیب بن علی بن الحسین سلام الله علیهم که زنی  
 مستجاب الدعوه و از مرزاضات سنوان جهان بوده و بر این هزار بنا در این  
 و عمارتی عتیق و ساخن شده

و دیگر تربیث امام ابو عبد الله محمد بن ادیب شافعی است که ریاضی کبیر و جرات  
 کثیر دارد و قبته از نیل پاریدار بدیع و حصین است و بغایت دفع و در صبر گشاده  
 این کنبه از سی ذراع میگذرد و قبور علماء و صلحا در قرافه برود ان شمار است  
 تقی الدین احمد بن علی بن عبد القادر بر محمد مقرینی در خط مسریه  
 میگوید و بجواز تربیث شافعی جامع است بقرافه و اینجامع در نخت مسجد  
 خود بود و چون سلطان صلاح الدین یوسف بن ابوبعدش را که در جوار  
 قبر امام شافعی است عمارت کرد و در آنجا مدرس و طلبه علم بنشانید مردم آن  
 محل بسیار شدند لاجرم ملک کامل محمد بن عادل بن بنیاء آنجا بیفزود و آنرا  
 جامع فرمود و منبری نصب کرد و در سال شصت و هفت هجری در آنجامع  
 نماز جمعہ گذارند و بر آن منبر خطبه خواندند

موسی بن محمد بن سعید در کتاب معرب عن اخبار مغرب میگوید من چند شب در  
 قرافه فسطاط و قاهره که در قرافه منازل دارند بر قبور بیکه آنجا است میان  
 معنی بهامپین از ندقبه عالیه عظیمه منخرقه امام شافعی در آن عرض داد  
 و فضاء قرافه با آنکه گورستان است نشاط آمیز و طریبا نیکز منبیا شد  
 در شبهای ماهتاب معظم جمعات مصریان و اشهر مشرقاات اینان  
 همین قرافه است من در صفحان گفته ام

ان القرافه قد حوضتین من دنیا و اخری فهم نعم المنزل  
 یفتی التحلیب بها التمام موصلاً و یطوف حول قبورها للنبیل  
 کر یا قینا بها و ندیمنا لحن یکادین و یبصر الجندل

# شافعی

۱۱۱

والیدر قد صلا لیبیطر بوردی      فكان نایقه فاضل مت جلدی

ویدا یضاحک اوجها کینه      لما تکامل وجهها المثل

## وشافعی بن علی کشته

تعجب من امر القرافه اذ عدت      علی وحش الموتی قلبنا یصوب

فالقتهما ماوی الاجنه کلهم      ومنوطن الاجل یصبولها

## وای یابو سعید محمد احمد بن محمد کشته

انما ضا وصدی لاجدک      مقر عباده الا القرافه

لئن لم یرحم المولی اجتهادی      وقلة ناصر له القرافه

وعلاقمه مقر بنی دزد کفر اذ اذ سبعة قرافه چون بترجبت قبرا امام شافعی میرسد

از احوال ما بعد الارقال او شرحی بنا ورد و میگوید وی روز دینار آخر ما

رجب سال دویست و چهار هجری بمشرفطاط در گذشت و جنازه اش از آنجا که

وفات کرده بود الی مقبره بنی زهره اولاً عبد الله بن عبد الرحمن بن عوف زهری که

انرا تربی و اولاد این عبدالحکم هم میخوانند بر اعناق مردم حمل داده شد شیخ قضا

خداوند خط کشته است مردم مصر خیر این تربی و بر کتایبم قدرا بتجربت رسانند

گویند فیه کبر و محبت جلیل اسمعیل بن یحیی بن اسمعیل که بلیق منزه مشهور است

و او اکبر اصحاب شافعی و اعلم علما بن محمد بن ادیس محسوب میگردد و شصت سال

بعد از امام شافعی در مصر بمرد است در حق مضیع شافعی کشته که

سقى الله هذا القبر من وبل فرنه      من العنوما نعنب عن طلال المن

بقد کان کموا للعداة و معقلا      و رکننا لهذا الدین بلایا کن

و بروایتی این دو بیت را هاتقی بر مزار منزه میخوانند است و مردی که از آنجا مرود

میگردد استماع و ضبط نموده و پوهر حال دیگری ذکر شد شافعی و ذکر

آن بر قد کشته است که

بته ذوالشری که ختم من کبر      بالشافعی خلیف العلم والاث

یا جوهر الجوهرا لکنون من مصر      من قریبش ومن سافا فاتها الاخر

لما تولى علی العلم مکثبا      و ضره مؤنک اهل البد والخبر

# شافعی

۱۱۳

## در بکری گفتاری است

اکرم به رجلا ما مثله رحیل مشارک لوسوا لله فی نسبته  
اصحی بصر دیننا بمقطعتها نعم المقطم والمدقون فی تریبه

آنکه مقرب میگوید مناقب شافعی بسیار است از آنکه خبر در این معنی چندین  
صنف کرده اند و من در تاریخ کبیر خویش که سراسر مسجع و معنی است بر این  
شافعی ترجیحی بزرگ معتقد کرده ام و از عجایب حکایاتی که در مناقب او  
آورده اند آنست که مپکوبیندوزیر نظام الملک ابو علی حسن بن علی بن امین  
طوسی چون در سال چهار صد و هفتاد و چهار هجری در بغداد مدد شاه  
نظامیته را بساخت بدان عزیز شد که امام شافعی را از کوریکه بمصر دادند  
بر آورد و بگویی دیگر در نظمیته بغداد نقل نماید پس در این باب با امیر الجیش  
بد رجالی وزیر امام مستنصر بالله معذ نامه نگاشت و با هدیه لایق و ارتقا  
شایان بنزد وی گسیل داشت امیر اجابت استغناء نظام الملک را کرد و بدو  
در موی عظیم با اعیان دولت و جوه ملک مصر از علما و غیر هم برنشست  
و بقرافه شد و مردم انظار نیز برای تماشا و زیارت کالید امام شافعی بنوه  
شدند همینکه گماشتگان امیر جیش کلنگها بر تربت شافعی بنواختند و مشغول  
نیش قبر کردند این معنی بر مردم گران آمد و از هر سوی بکوب امیر روی آوردند  
و بمنافع و دفع ایشان با پستادند حق چیری نمآند بود که امیر الجیش را سنگا  
کنند وی چون حال بد بینوال دید مردم را ساکت کرد و کس نیز خلیفه  
و قضا امیر المؤمنین مستنصر فرستاده صورتها جری را پیغام داد خلیفه  
توقع کرد که با ید مراد خواجر نظام الملک با مضار رسانند پس حکم خلیفه را  
علی الرقیس قرائت کردند و مردم غوغا را از حواشی منار برانندند و نیز بر  
بشکافند تا حد کلاهینکه خواستند که خشته روی آمدن بر چندند که بر  
یکبار را لیمه معطر برده پیدو بنام مباشران و قیمان و حاضران رسیدند و  
بهوش ساخت چنانکه تا یک ساعت مثل بوسان از افتاده بودند و بعد از آن  
که با خود آمدند از کرده ایشان شدند و استغفار کردند و از سبک و خست

اینکه در غیر این است و ظاهر حاضران در کوریکه آمدند

# شافعی

۱۱۳

کلوخ و غیرها آنچه کند بودند کماکان جایجا کردند و باز گردیدند و آنروز  
از ایام مشهوره ملک مصر بود آنقدر مردم از وحام داشتند که بقرب قبر  
کنز کبیرا یارای وصول بود و اهل آن مملکت تا چهل شب از روز زیارت  
شهدت شافعی میآمدند پس امیر الجبوش محضی مشتمل بخطوط و خواتم جمهور  
اعیان حضور از قضات و غیرهم یا مکتوبی جداگانه برنوشت و با تحف لایق و  
هدایای فایده بضررت خواجده نظام الملک فرستاد خواهی پس از اطلاع از حقیقت  
ماجرای مقرر ساخت تا آنحضرت و مکتوبی را بر اهل بغداد خواند و در روز فرا  
آنها اجتماع مردم بمنابته رسید که احصا و استقصاء ممکن نبود آنگاه بحکم خواجده  
بنیاد شریف اسلام از حد فرائض الی ماوراء النهر فرمانها نکار دادند و با مکتوب  
امیر الجبوش و محض مردم مصر نیز دولتش قضات فرستادند تا در جمیع آنمالک  
این قصه را منتشر و مشهر ساختند و مقام علم و عمل شافعی زاد تمام عالم  
برافراختند و ابرقته رفیع و صحن بدیع را بر تربت شافعی ملک کامل ابوالمعنا  
ناصر الدین محمد ظهیر المؤمنین ابو السلطان الاعظم الملک العادل بنف  
الدین ابوبکر بن ابویساختند و در وجه آن پنجاه هزار دینار مصری پرداخت  
و تاریخ اختتام عمارت آن روز یکشنبه هفتم جمادی نخستین از سال شمس  
هشت هجری بود وقت حضر اسطون این بقاء استخوانهای بسیار از قبور بیرون  
آمد و هر زاد و موضعی هم از قبرستان قرافه دفن کردند قبر سلطان جلایک  
عمر زعمان بن السلطان صلاح الدین یوسف بن ابوبقیر ماد روی شمس  
نیز در آنقبه است

علاء الدین شمس مراد رجو قبه شافعی ابیات نظم کشید و اندر منجا  
ادیب کاتب ضیاء الدین ابوالفتح مؤمنی بن ملام گفته است

مردت علی قبه الشافعی فعابن طری فی علیها العشار

فقلت لصبی لا تعجبوا فان المراكب فوق البحار

وعلاء الدین ابوعلی عثمان بن ابراهیم نابلسی گفته

لقد أصبح الشافعی الامام فینا المذهب مذموم

# شافعی

۱۱۴

ولو لم يكن بحجر عليا غدا وعلى قبره مركب  
و دیگری گفته

ابتساقبر الشافعی ازوره فرضنا فلك وما عند البحر  
فقلت تعالی الله تلك اشارة تشیر بیان البحر قد ضمه القبر

و شیخ شرف الدین ابو عبد الله محمد بن سعید بن حماد بوسری صاحب قصید  
برده در این مضمون بکر نام شاعری و لقب ساحری از سخن سازان هر مصرع  
شعر پر از آن هر عصر بر برده میگوید

قبر الشافعی سفینه رست مینا و محکم فوق جلا و  
و مدغاض طوفان العلوم بقبر استو الفلك من ذال القمر علی الجوی

امیر المحققین با قزاقی قاچار نوپین ملکرزاده دانستند حاج معتمد الدین  
انالله قویز و حوله در رحله حج البیت که بهدایه السبیل مترجم است میگوید  
از اینجا (یعنی از جامع سلطان حسن بن ملک ناصر محمد بن قلاوون که بنظر حسنا  
کتاب حسن المحاضر فی احوال مصر و القاهرة در سنه ۷۵۱ هجری هفتصد و پنجاه و هشت  
ساخن است) بقبر امام شافعی رسیدیم در مصر عتیق یعنی مصرف طا طدر  
سج جبل مقطم و در زمان قدیم گنبد و بارگاه مخضری داشتند ملکه شمس  
که مادر ملک عادل است در سنه هجری این گنبد فبع را ساخن است و در  
جنب قبر شافعی تحت آن چند قبر دیگر است خادم گفت که از اولاد عبد المحکم خطا  
بتاریخ رجوع کردم بر من چیزی معلوم نشد و در ضریح زایا ز کرده بالای  
ضریح چوبی و پوش مفضولی خیل اعلا خدیو مصر وقف کرده

علی بن داود خادم اسرا بادی و العهده علیه در کتاب انساب از مصنف  
کتاب فصول الخو حکایت میکند که در آن کتاب نوشته است که من در احوال  
شافعی مجموع دیدم که یکی از شاگردانش پر ز اخبر بوده در آنجا داشت که مناسبا  
و اوصاف شافعی را اگر چه خصر نیست و آن کرد ولی در حال حال و می بسیار  
نا امید شدیم چرا رجوع تعین و تکفین خویش میکی از اصحاب موسی بن جعفر  
نمود از این راه چینی میخواستند بروی نماز نکند از نماز الامر گفتند همانا امام

# شافعی

۱۱۵

شافعی از شدت تشبیه یا نیکبختی است که آنوصف می کرده .  
هم در کتاب انساب مذکور است که در فضول الحق مسطور است که در فارینج  
الف من الهجرة مولا ناز و زبیهان شیرازی که از جمله علمای شافعی است و تشبیه  
و عناد وی بخوی بود که چون در میان طائفه عربیانش که غازیان شهر شکار  
و غلامان حیدر کرارند در شیراز نوانست که موافق اعتقاد خود عمل نماید  
از موطن و مولد خود دوری نمود که بنزد اکرشاه والی هندستان رفت که  
اعتبار تمام یافت و کتاب داراوشاه و باعلان مذهب شافعی را و صافی آن  
و یکتا مذهب شیعه و مذمت آن قیام می نمود و چون اکرشاه فوت شد  
سلطان سلیم بجای پدر والی هند گردید و مذهب مشیختن نداشت امر کرد که  
طوائف تمام موافق دین و مذهب خود عمل نمایند و در مجلس اراهلادیان مختلفه  
راه داشتند اتفاقاً روزی مولا ناز و زبیهان در ایشا مذهب شافعی و نفی  
مذهب شیعه سخن می گفتند و مولا ناز نفی شوشتری که از علمای طائفه اشعی عشریه  
بود در آن مجلس حاضر بود و نفی احادیث و سخنان موضوعه و غیره وی می نمود  
تا آنکه در میان ایشان گفتگوی بسیار شد پس والی هند و سنان گفت که از  
طرفین دلائل مذکور میباشد از بد حق ثابت نمیشود و عرصه مجادله را کنار می کشد  
و بر ما حقیقت هیچ کدام از این دو مذهب ظاهر نشد تا آنکه دو عالم <sup>اهل</sup> بمیان  
قرار دادند و یکسید بشما هم دادند یکسید و قد مدت مباهله را قرار دادند  
و در شب هفدهم <sup>برای</sup> هم مجادله مولا ناز و زبیهان بکتابخانه برزاقش و در کتابخانه  
افتاد و روزی بهان خود را در کتابخانه انداخت که آتش را فرو نشاند اتفاقاً  
درهای کتابخانه برهم آمد و از بسیاری دود آه گم کرد و در وقت خود  
با خادمه بسوختند و پادشاه و اکابر و اصا غیر هند و سنان منذبه  
گردیده در مقام هوا دار شیعه درآمدند و از برای مولا ناز نفی  
شوشتری دویست و دشمن تحفهها فرستادند و از جمله امرای ذوی  
الامتلا شدند .  
و اما تصانیف امام شافعی و شرحی است که ابن التیم در کتاب فیه

# شافعي

١١٦

باز نموده است بدین عبارت

کتاب المبسوط فی الفقه وراه عنه لرویح بن سلیمان و الزعفرانی و یحوی هذا  
الکتاب علی کتاب الطهارة کتاب الصلوة کتاب الزکوة کتاب الصیام  
کتاب الحج کتاب الاعنکاف کتاب قال محمد بن اسحق قرآن مجید ابن ابی یوسف  
ما هذا نضد کتاب الرسالة کتاب الطهارة کتاب الامامة کتاب استنباط  
القبلة کتاب الجفر کتاب صلوة الخوف کتاب العبدین کتاب صلوة الخوف  
کتاب الاستسقاء کتاب صلوة النطوع کتاب المرئیة الصغیر کتاب المرئیة الکبیر  
کتاب الزکوة کتاب فرض الزکوة کتاب احکام القرآن کتاب المناسک کتاب  
البیوع کتاب اختلاف مالک و الشافعی کتاب الجراح العمد کتاب الرهن الکبیر  
کتاب الرهن الصغیر کتاب اختلاف الحديث کتاب اختلاف العواقبین کتاب  
ایمن مع الشاهد کتاب قتل المشرکین کتاب قتال اهل البنی کتاب العصب  
کتاب الاسرار و المغلول کتاب التعرین بالخطبة کتاب الاستبراء و الحیض  
کتاب فضائل کتاب الجنائز کتاب السی و الرمی کتاب الاحباط و البلوغ  
کتاب الحدود و کرمی الرقاب کتاب الرضاع کتاب الطعام و الشراب کتاب الهجرة  
والتامة کتاب المزارعة کتاب العمری و الرقی کتاب الاشریة کتاب فضائل  
قریش کتاب الثغار کتاب النثور و الخلق کتاب مسئله الخنثی کتاب الاعنکاف  
کتاب المساقاة کتاب الصيد کتاب الولیة کتاب الشفعة کتاب القراض کتاب  
فرض الملة کتاب الاجازات و الغارمین و الرجل یکرى الدابة کتاب احیاء الموات  
کتاب اشروط کتاب الفهار کتاب الاملاء کتاب اختلاف الزوجین کتاب الضحایا  
کتاب اختلاف الموارث کتاب عتواتها ان الاولاد کتاب اللفظة کتاب اللقیط کتاب  
بلوغ الرشد کتاب مختصر الحج الصغیر کتاب مسئله المنی کتاب باحة اطلاق کتاب  
الصیام کتاب المدبر کتاب ملکات کتاب الولاء و الحلف کتاب الاجازات الکبیر  
کتاب الاجماع کتاب الصداق کتاب الشهادات کتاب مخالفات المراقبون علیها  
عبدالله کتاب اللعان کتاب مختصر الحج الکبیر کتاب قسم المنی کتاب الفرعة کتاب  
الجزیه کتاب الوضایا کتاب الدعوی و البينات کتاب تحريم الخمر کتاب الرجعة

# شاه نعمت الله

۱۱۷

کتاب دریا الفاضی کتاب عند الشا کتاب القطع والسرقة کتاب الأیمان  
والنذور کتاب الصید والذبائح کتاب الصرف کتاب الرد علی محمد بن الحسن  
کتاب عشرة الشا کتاب منیر الواقعی کتاب منیر الأوزاعی کتاب المحکم فی  
الشاعر والشاعر کتاب الودیعة والأفضیة کتاب وصیة الحامل کتاب  
شهادة القاذف کتاب صدقة الخیر عن المیت کتاب الرجل یضع مع الرجل  
مضاعه کتاب العاریة کتاب الموارث کتاب المحکم بالظاهر کتاب

ابطال الاستحیات

## شاه نعمت الله

اذائمة اهل طریقت واجله ارباب سلوک استبرارنا اعتبار و اشتها  
وی در میان صوفیه کثر کس رسیده و بکثرت مریدین و تبعه او قلبی از  
مشایخ دیده شده در ممالک ایران که دیار تشیع و مذهب جعفریست  
غالبیروان طریقتی تصوف و کسانیکه مشرب عرفان و مذاق حال و وجدان  
دارند بغیر الهی میباشند که شبیه مشرب و جعفری مذهب بوده است

صاحب دنیا من الجنة در شرح حوال او میگوید که التبت نورالدین نعمت الله  
الکهنای المعروف بالولی قدس سره سلطان ممالک طریقت و شیخ متنا  
حقیقتی بوده و بعضی صدراالدین شیرازی رسیده آنجا میباشند علی  
بود و از ظلم و حکام اهل دنیا هواره پیش او هدیهها و نعمتها میآمد و

نستداز آن میخورد و مستغنی میباد

آورده اند که نوبی شاه رخ میرزا از ایشان سؤال نمود که شما لغت ها  
شهرت آنرا و ناول میفرمائید حکایت آن چینی ایشان این بیت را میفرماید خوانند  
گوشو خون جمله فال مال کی خورد مر خدا الاخلال

شاه رخ میرزا را این سخن ملامت بنفستاد اندوی امتحان خواند اما او  
ساخته بینه پیر قبیله را که بر پشت گرفته میرفت ضربت بازان گرفته طعانی  
نار حضرت میرزا دعوت نمود و با بقا انعام را بکار بردند در آن شاه  
سلطان از میرزا سؤال نمود که شما میفرمودید که من میخورم الاخلال و حال اینک

# شاه نعمت الله

۱۱۸

این بزه زالم از عاجزه گرفته ام بظلم کیفیت زانفل کرد حضرت میر فرمود که  
حقیقت را با بد از آن ضعیف تحقیق کرد ضعیف را حاضر ساختند و از او پرسیدند  
که این بزه را کجا می بردی گفت که من زنی بیوه ام و در ده و گوسفند دارم که از  
شوهرم مانده پیری دارم در این هفته گوسفندی چند بجای بیسرخس برده  
بود و خبرهای ناملازم از او می شنیدم و درین حال خیر رسید که میر نعمت الله از  
طرف کرمان بشارت آید بزه نذر کرده ام که اگر فرزندان من بیسلامت آید بخدا  
مهر رسانم در این روز فرزند من بیسلامت آمد من از شادی بزه بر پشت گرفتم  
و قصد شهر کردم خوانسار شما او را از من بظلم گرفت هر چه تضرع کردم بجای  
نرسید سلطان شاهرخ را معلوم شد که خدا بی تعالی باطن او بیایه و از حرام  
و شبهه محفوظ میدارد و حضرت میر را عذر خواهی نمود

در جنبه البر کوی که سپید نغمه الله ولی مقننای سادات عرب و عجم بود و  
در میدان اظهار کرامات و خوارق عادات از همه مشایخ گوی سبقت میر بود  
و سلاطین زمان سرزادان بر آشناس داشتند و علمای اعلام و سایر اکار  
و معارف آن ایام در گاهش را قبله حاجات می پنداشتند و بواسطه اشعار و خطا  
شعارش مشهور است و در آن کتاب ابیات که مشعر بر طلوع افتاب دولت شاه  
مکتوب

قاضی میر حسین یزدی گفته است که علمای کرمان تکبیر شاه نعمت الله کردند  
و او فرمود بعرفون نعمت الله ثم ینکرونها و اکثرهم الکافرین  
و قاضی حضرت میر در بیست و پنجم ماه رجب سنه سبع و عشرين و ثمان مائه  
بوده در روز کار سلطان شاهرخ بقره ماهان از اعمال کرمان مدفون  
و خانقاه او تا الحال مقصد اکابر و فخر اولاد است شریفان ایشان از هفتاد  
پنج سال تجاوز کرده بود انهم ملای ریاض الزنوبی

زبدۃ العارفین و قدوة المتصوفین حاج میرزا ابوالحسن کرمانی در رساله  
که مشتمل است بر شرح احوال فقها و عرفاء و فضلاء و مملکت کرمان و بر حسب  
حکم امراء دولت قاهره در حکومت فرحوم مرتضی قلیخان وکیل المملکت تالیف

کرده

# شاه نعمت الله

۱۱۹

کرده مطلبها بترجمه شریف شاه نعمت الله ولی مفتوح ساخته میگوید قطب المعارفین  
ولیا الواصلین فخر الکاملین السید نور الدین حضرت شاه نعمت الله ولی قدس  
الله ستره العلی الجناب مظهر نور خدا و ائمه سرتا پانمای تجلیات حضرت مولی  
مصدر ایات و مجمع کرامات از جمیع علوم ظاهری و باطنی با خبر و از تمام رسوم  
صوری و معنوی مستخرد و تکمیل ناقصان و هدایت طالبان طاق و در فضیلت  
و حسابل پکانه آفاق بقیه آن سرگرد و دان پیر و نازد ابره حساب و توصیف  
افزون از حد بیان و خیر بیان و کتابت

مه ماهان شه شاهان که سلطان بقا شاه قلم و ادنی مروج دنا آمد

ز فیض نعمت قدس مکران اید عطشا که فیض نعمت الله نعتی است آنها آمد

نسبت صورتی آن حضرت بحباب امام محمد باقر علیه السلام و نا حضرت رسول صلی الله  
علیه و آله بر نوزده پشت می رسد و از اشعار خود این بزرگوار منقاد است که تا  
بجد ناچار با این عدد منتهی میگرد

اصل آفتاب از نایب کهنان کومان بوده بعد از تحصیل علوم رسمیه و تکمیل  
رسوم اسمیه در بید و طلب سفر بران و توران و دیار عرب نموده و بسپار عاز  
علماء و فضلاء و عرفاء و فقهای عصر را دیده و صحبت جمعی از مشایخ و معارف  
رسیده در حرمین شریفین خدمت شیخ عبدالله یافعی مشرق گردیده و در رضو  
شیخ چندین بار بعبین کشید و ریاضات و شاکه و مجاهدات فوق الطاقه بتمام  
و انجام رسانده از باطن فیض موطن پیر کامل مکل مرتبه کمال حاصل آن کما  
بنایین و ارشاد و هدایت عباد اذن و اجازت یافت و بموطن مالوف  
شافت

منقول است که آنجناب بعد از پند بود و عبادت و زهدات بقیام و اقدام  
میسود و اهل آن دیار بر آن بزرگوار حسد بردند از بیت و اهانت کرده  
اخراجش کردند در رفتن پیر و نایب ابر را نلا و ن فرمود بفرمود بفرمود بفرمود  
بفرمود بفرمود بفرمود بفرمود بفرمود بفرمود بفرمود بفرمود بفرمود

مستور است که در اوقات که آنجناب شریف پیر از مباد و در می رسید شریف

# شاه نعلبند

۱۲۰

محققان فلات که سرقدش سیدی است با استقبال شرف وقت ملاقات ترسخ بازار  
 شد پس سید شریف عرض کرد **نعم الله معنا و رحمه الله علينا ذلك فضل الله**  
 در آن زمان مهرزاده اسکندر بن عمر شیخ این امر تهور خاک شهر از بود و در جمعه  
 مقرر نمود که آن بزرگوار با مهرستد شریف در مسجد عتیق حاضر شوند و در صحنه  
 شهر این نماز کنند خواجهر حافظ زانی که صدک و سلطان و تلمیذ مهرستد شریف بود  
 سجاده او را بردگذاشت سلطان انداخت و جای حضرت شاه را بیا نچینست  
 ساخت اشرف و اصناف شهر مترصد بودند که آنحضرت شریف فرما شوند تا کجا  
 آئین رگوار از در بازار بگذرد آمد خلائق بدین شایوس جمعیت کردند چندان از دهها  
 شد که بیم آن بود که مهرستد شریف یا مال شود آنجا بدست مهرستد شریف را  
 گرفت بصفتن آن آمد مهرستد شریف سجاده خود را برچیداد کرد سچیکسند  
 و سجاده حضرت زاد دست راست او زد مسطور است که آنروز قریب بیست  
 هزار کس بر دست آنحضرت توبه و بیعت کردند و روی بشاه راه اطلاع و آردان  
 آوردند شاه رخ میرزا شنید از کثرت برهمنان بر ملک خود رسید آنحضرت را  
 بهر آن طلبیدند در هر آن ساکن بود در نشر علوم ظاهری و باطنی روز بروز  
 میافزود اکثر امراء و ارکان دولت و اعیان حضرت شاه رخ با آنجناب ارادت  
 بهر ساینده عقیدت داشتند چون آنجناب با شاه رخ میرزا بطریق استغناء  
 سلوک میبود لاجرم کدورتی برودتی در میان بود با وجود آن کدورت  
 و برودت گرمی و نرمی و صفا و ضیاء میگرد و با استغناء و استغناء و  
 با استنای آنحضرت میآورد روزی با آنجناب عرض کرد که شما بولایت معز و برهد  
 و تقوی موصوفد با امراء و امتای مانجائس و مؤانسد لقمه شهر ناک شاول  
 میفرمائید الخ

دقیقه از فوات حضرت شاه رخ میرزا

دینار آنکه خازنی دانا و فقیری بر عواقب امور بینا خدمت آنحضرت عرض کرد  
 که در ایضات و بیعتات شمارا میخوانم به بدینم و گل مرادی از گلشن مجاهدت  
 میباید بچشم فرموده و یا ضدد و قهرامت زنانه و مردانه زنانه آنست  
 که روزی یکبار دام اکثا شود در آنکه ملک قوج با منتضات و ملقطات

# شیاهن خاندان

۱۲۱

صرف و بیکن وضوء اربعین بانهار سند مرد فقیر مردانه را اختیار کرد جناب  
قطب الاقطاب وضوء ساجده بجاری رفت روزی بلیق توج مطبوع خورد  
و بمان وضوء اربعین را بر برد از استخوانهای آنها را آب افکنده بپرید  
میدادند شفا بود

دیگر شخصی بیمار را آنحضرت مشرف گردید از دست و دستگاه قبه و چهره  
و حرگاه با و کج مهر و ماه دید با طنابهای بر شپین و مینهای زرین این  
مصراع را خواند **مگر مات آنکه در نهادت دارد در خلال اینحال او را**  
**ترخی صعب غرض کرد پدانا فانا میکا هید جناب رشاد ما آب جیب طناب**  
**بعلاج جمع نموده و دروا استمزاج فرموده و گفتند که قعود در خون کوه**  
**اسب کهر و ساله سود مند است** این خور را ما مور که چهل کوه اسب و صوف  
اورد در بیض زاد در خون نشاند از بیخ رها کند و براح رساند و این مصراع را  
در جواب خواند **اگر دارد برای دوست دارد هر بیمار دست بدامن استعدا**  
**زده اسندهای عفو کرد و کمال زادند عقیدت بجای آورد** **جملاکراما**  
**و جوار قفا ذات از آنجناب بسیار و مشهور و در کتب مذکوره و تواریخ مسطور**  
**است عرفا و فضلاء که معاصر آنحضرت بودند از همگی گوی سبقت ربود مثل**  
**پرسیده علی همامی و خواجه اسحق جلالی سید محمد نور بخش قهستانی پیر جمالی**  
**اردستانی محمد مغری شاه قاسم انوار تبریزی شیخ صدرا الدین موسوی**  
**اردبیلی شیخ زین الدین خوانی خواجه بها الدین نقشبندی بخارا ای نور**  
**الدین اذری سفرایته شاه داعی مدفون شیراز از خلفای آنحضرت هجرت**  
**کمالا صورتی و معنوی از همکنان بمنافاست و سلسله نسب معنوی چنانچه**  
**از خود آنجناب رسیده و از کتب و نامهای علییه معتبره صحیحه ملحوظ گردیده**  
**بواسطه حضرت شیخ معروف کرخی جناب قطب الاقطاب امام ثامن رضامری علی**  
**موسی الرضا علیه الاف التحیه و الثناء بانها میرکد از خصوصیات سلسله**  
**علیه عالیله آنکه از افراط و تفریط دور و از عقاید فاسده محجور و متیقن**  
**بقیان ایمان نعبدا یا کاشفین بر صراط مستقیم نبیاری صراط الدین**